

Iran and Afghanistan Relations in "Sunless Refugee"

Zahra Hatami*

Abstract

This article attempts to analyze how Iranian hosts and Afghan refugees are represented in the literary work "Awar-e Bi-Khorshid" by Mohammad Hadi Mohammadi, using postcolonial theory. The main question of this study is: what messages are conveyed through the depiction of Afghan refugees in the narrative of "Awar-e Bi-Khorshid," and what role does this portrayal play in constructing a new identity for Afghans in contrast to the Iranian "Others"? The hypothesis of this research is that the portrayal of Buman, an Afghan child laborer, in Mohammadi's narrative is reflected more prominently in the narratives of Afghan writers as well. These narratives emphasize Afghanistan's and Iran's differing identities, races, languages, cultures, and histories, and attempt to highlight their distinctions while also addressing the marginalized position of Afghan migrants. These stories give voice to the marginalized Afghan refugee community, enabling them not only to counter opposing narratives but also to invert this subordinate portrayal and speak about their cultural, historical, and natural advantages. Their power of speech and storytelling has influenced Iranian writers' perceptions as well, prompting them to produce their own works within such a discursive space.

Keywords: Post-Colonial, Afghanistan, Persian Story, Migration, Subaltern.

* zha.hatami@gmail.com

Date received: 10/10/2024, Date of acceptance: 20/01/2025



دوگانه ایران و افغانستان در داستان آواره بی خورشید

زهرا حاتمی*

چکیده

مقاله حاضر با استفاده از نظریه پسااستعماری تلاش در بازنمایی نحوه مواجهه ایرانی میزبان و افغان‌های مهاجر در اثر داستانی «آواره بی خورشید» نوشته محمدهادی محمدی دارد. پرسش اصلی مقاله حاضر آن است که تصویر ارائه شده از افغانی مهاجر در روایت داستانی «آواره بی خورشید» حاوی چه پیام‌هایی است و چه نقشی در برساخت هویت جدید از خود افغانی در برابر دیگری ایرانی بازی می‌کند. فرضیه تحقیق حاضر آن است که آنچه در روایت محمدی در بازنمایی زندگی بومان، کودک کارگر افغانی می‌یابیم به نحوی پُررنگ‌تر در روایت نویسندگان افغانی نیز قابل ردیابی است که در آن بر هویت، نژاد، زبان، فرهنگ و تاریخ متفاوت افغانستان و ایران تأکید شده و تلاش گردیده است در مقابله با موقعیت فرودستی جامعه مهاجر، وجوه امتیازبخشی آنان برشمرده شود. این روایت‌ها جامعه فرودست‌انگاشته شده افغانی مهاجر را به صدا درآورده و به آن‌ها این امکان را داده است که نه تنها با روایت‌های مخالف خود مقابله کنند، بلکه این روایت فرودست‌کننده را برعکس نمایند و از مزایای فرهنگی، تاریخی و طبیعی کشور خود سخن بگویند. قدرت سخن و روایت آن‌ها به نحوی است که توانسته است بر ذهنیت نویسندگان ایرانی نیز تأثیرگذار شده و آن‌ها را وادار به نگارش آثار خود در چنین فضای گفتمانی کند.

کلیدواژه‌ها: نظریه پسااستعماری، افغانستان، داستان فارسی، مهاجرت، فرودست.

* استادیار گروه تاریخ، دانشگاه تهران، تهران، ایران، zha.hatami@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۰۱



۱. مقدمه و طرح مسئله

نزدیک نیم قرن پس از موج اول مهاجرتی گسترده افغان‌ها به ایران در پیامد پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ و روی کار آمدن دولتی شیعی در ایران که عمدتاً هزاره‌های تحت ستم دولت کمونیستی را به ترک کشورشان وامی داشت، و درحالیکه موج جدید مهاجرتی همچنان ادامه دارد و امروزه روز به چالشی جدی میان جامعه مهاجر و میزبان منجر شده است، پای افغان‌ها به ادبیات معاصر ایران در مقام شخصیت اصلی یا فرعی نیز راه یافته است. در کنار آثار نویسندگان ایرانی، حوزه نشر کتاب در ایران شاهد فعالیت نسل جدیدی از داستان‌نویسان پارسی‌گوی افغانی است که یا زاده ایران و نسل دوم مهاجران گریخته از افغانستان را تشکیل می‌دهند و یا گرچه خود ساکن کشوری غربی‌اند اما تجربه زندگی طولانی مدت در ایران را در کارنامه دارند. هم‌زمان با جدال در عرصه عمومی میان ایرانی و افغانی که هر روز چهره‌ای جدید به خود می‌گیرد، برآینم تا رابطه ایرانی-افغانی را در سیمای ادبیات معاصر ایران بررسی کنیم.

این مقاله در تلاش است با تمرکز بر تنها یک اثر داستانی - آواره بی‌خورشید - نوشته محمدهادی محمدی و مقایسه روایت وی با دو کتاب افغانی‌نوشت به بررسی نحوه بازنمایی زندگی مهاجران افغانی در ایران و نوع تعامل و رابطه آن‌ها با جامعه میزبان بپردازد. پرسش اصلی مقاله حاضر آن است که تصویر ارائه‌شده از افغانی مهاجر در روایت داستانی «آواره بی‌خورشید» حاوی چه پیام‌هایی است و چه نقشی در برساخت هویت جدید از خود افغانی در برابر دیگری ایرانی بازی می‌کند. فرضیه تحقیق حاضر آن است که آنچه در روایت محمدی در بازنمایی زندگی بومان، کودک کارگر افغانی می‌یابیم به نحوی پُررنگ‌تر در روایت نویسندگان افغانی نیز قابل ردیابی است که در آن بر هویت، نژاد، زبان، فرهنگ و تاریخ متفاوت افغانستان و ایران تأکید شده و تلاش گردیده است در مقابله با موقعیت فرودستی جامعه مهاجر، وجوه امتیازبخشی آنان برشمرده شود.

۲. پیشینه پژوهش

تاکنون مقالات و پایان‌نامه‌هایی توسط ایرانیان یا دانشجویان افغانی محصل در ایران درباره رمان‌های افغانی‌نگاشت یا آثار نویسندگان ایرانی که به زندگی افغان‌ها در ایران اشاراتی دارند، نوشته شده است که از آن جمله می‌توان به پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد محمدامین زواری با عنوان «نقد اجتماعی رمان فارسی افغانستان با تأکید بر چهار رمان تصویر عبرت، حق خدا، حق

همسایه، شوکران در ساتگین سرخ و هزارخانه خواب و اختناق» (زواری، ۱۳۹۱) و پایان‌نامه «بررسی مفهوم مهاجرت در رمان‌های مشهور افغانی از سال ۱۳۵۷ تا امروز با تکیه بر پنج رمان» نوشته رقیه شبانلویی (شبانلویی، ۱۳۹۲) و مقالات «ما و افغان‌ها! بازنمایی مهاجران افغانستانی در نمایشنامه‌های معاصر ایرانی با رویکرد پسااستعماری (موردپژوهی: گزیده‌ای از آثار محمد رحمانیان، حمید امجد و نغمه ثمینی)» (سرسنگی و نجفی، ۱۳۹۹: ۴۳-۹)، «بازتاب وضعیت موقتی مهاجرت در زمان-مکان روایی رمان‌های مهاجران افغان» (خیالی خطیبی و شبانلویی، ۱۳۹۴: ۱۰۳-۷۳)، و «تبیین جریان ادبیات مهاجرت در رمان روایت‌محور کورسرخ اثر عالیہ عطایی»، (دانشگر و زارع‌کهن، ۱۴۰۲: ۱۳۳-۱۱۳) و «فضای پسااستعماری در ادبیات مهاجرت افغانستان؛ نمونه موردی: رمان سبز، سرخ، آبی از عارف فرمان» (موسوی و حسینی، ۱۳۹۹: ۴۲۲-۴۰۱) اشاره کرد.

آنچه در مرور این آثار و در ربط با موضوع مقاله حاضر مهم است، این است که گرچه در نگارش این آثار عمدتاً از منظر نظریه پسااستعماری استفاده شده است، ولی همانطور که از عناوین پایان‌نامه و مقالات ذکر شده در بالا می‌توان دریافت، هیچیک از آن‌ها داستان مورد نظر این مقاله یعنی «آواره بی‌خورشید» را از دید این نظریه مورد بررسی قرار نداده و تلاش نکرده اند تا با تمرکز بر مؤلفه‌های این نظریه به بررسی مسأله هویت در نوع مواجهه جامعه مهاجر افغانی و میزبان ایرانی نگاه کند. این مقاله در تلاش است تا نشان دهد گرچه دوگانه شرق و غرب/ایرانی و افغانی بر ذهنیت نویسندگان این آثار در بازتعریف رابطه دو ملت ایران و افغانستان تأثیرگذار و غالب است اما با توجه به پیوندهای زبانی، دینی، تاریخی و فرهنگی مشترک عملاً نمی‌توان و نباید رابطه دوسویه را از این منظر به تماشا بنشست. مقاله حاضر ضمن توجه به دیدگاه‌های ادوارد سعید و همفکران او برای بررسی نوع مواجهه جامعه مهاجر افغانی و میزبان ایرانی در نهایت به نقد آن همت خواهد گماشت.

۳. اهمیت و ضرورت

حضور پُرشمار، مداوم و دائمی افغان‌های مهاجر در ایران و آمار بالای فرزندآوری در میان آن‌ها، نه تنها منجر به ورود شخصیت‌های داستانی بزرگسال افغانی در ادبیات معاصر ایران شده است که فراتر از آن سبب‌ساز نگارش کتاب‌هایی درباره یا برای کودکان مهاجر افغان به قلم نویسندگان ایرانی و افغانی شده است. «آواره بی‌خورشید» به قلم محمدهادی محمدی یکی از این آثار است که با توجه به ملیت ایرانی نویسنده و عدم توجه منتقدان ادبی و پژوهشگران

تاریخ به روایت مندرج در آن، اهمیت بسیاری در جهت تشریح و تحلیل ذهنیت جمعی جامعه ایرانی - افغانی درباره یکدیگر دارد. این مقاله در پی بررسی این اثر داستانی و پُر کردن خلاء موجود درباره آن است.

۴. چارچوب نظری

مفهوم پسااستعماری (Post-Colonial) که نخستین بار در فرهنگ لغت آکسفورد ظاهر شد (گاندی، ۱۳۸۸: ۴) و به صورت خاص توسط تاریخ‌نویسان پس از جنگ جهانی دوم در کلماتی چون «حکومت پسااستعماری» به کار گرفته شد (فاتحی، میرزایی و سن سبلی، ۱۳۹۵: ۱۷۶)، در ابتدا بیشتر همچون یک نیروی سیاسی مخالف استعمار و البته نه‌چندان مهم در میان روشنفکران رواج داشت. (گاندی، ۱۳۸۸: ۴) از نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ م. این اصطلاح به وسیله متخصصان نقد ادبی برای بحث درباره آثار فرهنگی به‌جای مانده از استعمار مورد استفاده قرار گرفت. (فاتحی، میرزایی و سن سبلی، ۱۳۹۵: ۱۷۶)

این نظریه، نظریه‌ای فرهنگی و چندوجهی است که متکی بر انسان‌شناسی، علوم اجتماعی، نقد ادبی، تاریخ، تحلیل روانشناختی و علوم سیاسی است و با وام‌گرفتن از نظریه‌ها و مکتب‌هایی چون پسامدرنیسم، پساساختارگرایی، فمینیسم و ... به نظریه‌ای میان‌رشته‌ای و پویا بدل شده است. این اصطلاح به تمامی روش‌های موجود برای بازنمایی نژاد، قومیت، فرهنگ و هویت انسان در عصر مدرن اطلاق می‌شود که به رغم شماری از منتقدان به تمامی فرهنگ‌ها و محصولات فرهنگی تحت تأثیر امپریالیسم از ابتدای دوران استعمار تا قرن ۲۱ م. اشاره دارد. (میلنه، ۱۳۹۵: ۲۳۴)

این اندیشه تحت تأثیر آرای نویسندگانی چون فرانتس فانون، آلبر مومی و به ویژه ادوارد سعید و آرای اندیشمندان پسامدرنی چون میشل فوکو، ژاک دریدا و اندیشمند ایتالیایی آنتونیو گرامشی در کنار مکتب هندی «تاریخ فرودستان» گایاتری اسپیواک قرار دارد. (مشیرزاده، ۱۴۰۳: ۶) آنچه این نظریه را خاص و ویژه می‌کند این است که شکل کنونی این گونه ادبی برخاسته از تجربه استعمارگری بوده و از طریق برجسته‌کردن تنش میان خود و قدرت امپریالیستی و با تأکید بر تفاوت‌های خود با فرضیات مرکز امپریالیستی، هستی خود را فریاد می‌زنند. (گرین و لبهیان، ۱۳۷۹: ۴۷)

کتاب «شرق‌شناسی» نوشته منتقد آمریکایی فلسطینی، ادوارد سعید نخستین بار در سال ۱۹۷۸ م. و چاپ دوم آن در سال ۱۹۷۹ م. در نیویورک توسط انتشارات «پنتئون» منتشر شد که

زمینه‌ساز و آغازگر نظریه‌های بعدی در زمینه مطالعات پسااستعماری شد. (میلنه، ۱۳۹۵: ۲۳۵) این پژوهش که مبتنی بر دیدگاه‌های فوکو و تا حدودی گرامشی بود به طور کامل دستور کار مطالعه فرهنگ‌ها و ادبیات غیر غربی را تغییر داد. سعید نشان داد که چگونه این آثار، شرق را از طریق تصاویر خیالی (برای مثال رمان‌ها)، توصیف‌های به ظاهر واقعی (در گزارش‌های مطبوعاتی و سفرنامه‌ها) و ادعای دانش درباره تاریخ و فرهنگ شرق (کتاب‌های تاریخ، مردم‌شناسی و ...) می‌سازند. به گفته سعید

شرق‌شناسی یک اسلوب اندیشیدن است که برپایه تفاوت‌های مبتنی بر هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی استوار است. تفاوت‌هایی که بین مشرق‌زمین و در بیشتر موارد مغرب‌زمین تشخیص داده می‌شوند... سخن کوتاه اینکه شرق‌شناسی یک شیوه غربی برای سلطه بر مشرق‌زمین و تغییر ساختار آن و اعمال قدرت بر آن است. (سعید، ۱۳۸۶: ۲۱-۲۲)

به نظر این اندیشمند، حاصل شرق‌شناسی غربی، نادیده‌گرفتن واقعیت شرق و مردم آن و زمینه‌ساز استمرار آمریت غرب بر جهان غیر غربی است. (عضدانلو، ۱۳۷۲: ۱۷) کتاب سعید نقد بنیادینی بر حوزه نظری مطالعات شرق در دانشگاه‌های اروپایی وارد آورد که چندین قرن در معتبرترین دانشگاه‌های دنیا به صورت ترکیبی از رشته‌های مختلف لغت‌شناسی، زبان‌شناسی، قوم‌نگاری و تفسیر فرهنگ از طریق کشف، بازیابی، گردآوری و ترجمه متون شرقی ارائه و تدریس می‌گردید. (موسوی‌نیا، ۱۳۹۰: ۱۴)

در همین رابطه اصطلاح فرودست (Subaltern) که برای نخستین بار توسط آنتونیو گرامشی در اشاره به گروه‌های تحت هژمونی طبقات مسلط به کار گرفته شد (مشیرزاده، ۱۴۰۳: ۸ و سرسنگی و نجفی، ۱۳۹۹: ۱۸) در سال ۱۹۸۵م. به وسیله گایاتری اسپیواک؛ پژوهشگر هندی تبار مورد استفاده قرار گرفت جایی که او پرسش محوری و مهم «آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟» را مطرح کرد و به زعم لیلا گاندی با این کار بی‌بصیرتی محافل آکادمیک غرب نسبت به نژاد و طبقه را به چالش کشید و بنیان شکل‌گیری مطالعات فرودستان را در جهان گذارد. (گاندی، ۱۳۸۸: ۱۴) که تلاش می‌کند صدای سوژه فرودست را باز یابد و مرجعیت معرفتی، ایدئولوژیکی و سیاسی دانش نخبگان غرب را به چالش بکشد. (مشیرزاده، ۱۴۰۳: ۹)

نویسندگان متأثر از این نظریه همچنانکه به‌درستی کریس تیفین و آلن لاسن اشاره کرده‌اند

درست همانطور که آتش می‌تواند با آتش نبرد کند، کنترل متنی نیز از سوی متنت به نبرد فراخوانده می‌شود. این موضوع مخصوصاً و مصرانه با قدرتی سر و کار دارد که در گفتمان

و متنیت قرار دارد. از این رو مقاومتش کاملاً به شکلی مناسب در - و از- حوزه متنیت و در کش‌های انگیزه‌مند [حول] خواندن صورت می‌پذیرد. (گاندی، ۱۳۸۸: ۲۲۰)

از مهم‌ترین محورها و مفاهیم بنیادی این نظریه می‌توان به دیگری، مرکز-حاشیه، زبان-تقلید، جنسیت، فرودست، اروپا محوری، هویت و نژاد اشاره کرد. (سرسنگی و نجفی، ۱۳۹۹: ۱۷؛ میلنه، ۱۳۹۵: ۲۳۸-۲۳۹؛ موسوی و حسینی، ۱۳۹۹: ۴۰۷؛ فلاح، سجودی و برمکی، ۱۳۹۵: ۲۲، ۲۶ و ۳۵-۳۶)

۵. تحلیل متن

۱.۵ خلاصه داستان

شخصیت اصلی داستان «آواره بی‌خورشید»، بومان، پسر بچه ده دوازده‌ساله افغانی - از میان هزاره‌های افغانستان- مهاجر در ایران است که خانواده‌اش - مادر و مادر بزرگ که از جنگ‌های داخلی جان به در برده‌اند- به امید در امان ماندن وی از جنگ (محمدی: ۸، ۲۷، ۲۸، ۳۱ و ۴۵) و ترس از اجبار او به خدمت نظامی برای طالبان و در تلاش برای کسب معاش، (همان: ۸ و ۸۴) او را همراه شماری دیگر از افغان‌های مهاجر روانه ایران کرده‌اند. بومان در ورامین در کنار کارگران افغانی دیگر به کار کشاورزی - چیدن خیار، گوجه و بادمجان- مشغول است. (همان: ۸، ۱۹، ۳۲) شخصیت فرعی قصه محمدی، نویسنده‌ای تاجیک تبار به نام محمدسرور است که به گناه آموزگاری و نوشتن چند داستان کوتاه، توسط طالبان به رگبار بسته‌شده و متهم به همکاری با کمونیست‌ها بوده است. او که دخترک نوجوان خود -ماهر- را در جنگ گم کرده است، در برخورد با بومان -کودکی هم‌سن و سال دخترش- امیدی دیگر می‌یابد و تصمیم می‌گیرد نه تنها به بومان سواد خواندن و نوشتن بیاموزد بلکه با ترک ناامیدی، داستان‌نویسی و در یک کلام زندگی را از سر بگیرد. داستان «آواره بی‌خورشید» بر محور درگیری و دعوای به ظاهر کودکان بومان و همسالان ایرانی او شکل گرفته است که در نهایت وی را برای بازنشاسایی و بازنمایی وطن به بیگانگان، وادار به بازگشت به افغانستان و آبادسازی آن می‌کند. تصمیمی که با همراهی محمدسرور همراه است.

۲.۵ تصویر افغانستان

بومان - شخصیت اصلی داستان «آواره بی‌خورشید» - درک خود از مفهوم وطن، ملیت و احساس وظیفه در قبال آن را در سرزمین غربت - ایرانی - و در رویارویی و مواجهه‌ای تلخ، گزنده و توأم با شکست در نسبت به دیگری کودکان ایرانی همسال خود به دست می‌آورد که منجر به فهم او از تفاوت‌های خود افغانی با دیگری ایرانی می‌شود.

نگرش جدید بومان نسبت به وطن خود بر دو بنیان تاریخ و مذهب استوار است که براساس نخستین رکن، افغانستان سرزمینی تاریخی است که: «برپایه افسانه‌هایی که ننه‌کلانش می‌گفت زیباترین جاها بود و خورشیدش تاج سر همه ستاره‌ها و مامه‌خورشید بود.» و بر بنیان رکن دوم - مذهب - نظر کرده امام اول شیعیان - امام علی (ع) - به حساب می‌آورد که بنا بر روایتی عامیانه به این سرزمین آمده بود. (همان: ۳۲) سرزمینی با تاریخی درخشان و کهنسال (همان: ۲۱) که دچار کابوس مرگ و کشتار شده (همان: ۱۲۷) و با گسترش جنگ‌های داخلی میان جنگجویان طالب و مجاهدان که با دخالت پاکستان شدت گرفته بود، (همان: ۲۲) از فرزندان خود افغانی‌های بی‌خانمانی ساخته بود (همان: ۱۱۲) که در جهان آواره‌اند و امیدی به بازگشت و دیدار دوباره مادر وطن نداشتند. (همان: ۳۱)

افغان‌های داستان «آواره بی‌خورشید» گرچه همه بیچاره، آواره و بی‌سر و سامان‌اند (همان: ۱۰۹) اما همه آن‌ها در درک خود از افغانستان و تصمیم در بازگشت به آن یکسان نمی‌اندیشند. در اینجا برخلاف بزرگسالان که به فرودستی خو کرده و امید، طرح و برنامه‌ای برای بازگشت به افغانستان و بازسازی تصویر و خاطره آن ندارند، تنها یک کودک - بومان - است که با سماجت و برای اثبات داشته‌های وطن افغانی به دیگری ایرانی، قصد بازگشت به کشوری را دارد که حتی نویسندگان سختکوشی چون محمدرور - شخصیت فرعی قصه - را نیز ناامید و گوشه‌نشین کرده و از تحرک بازداشته است. شعله امید دوباره به سازندگی افغانستان را اصرارهای مجنون‌وار بومان در دل محمدرور برمی‌فروزد و او را وادار به بازگشت به زندگی و تلاش برای بهبود شرایط افغانستان می‌کند. در این داستان، بومان خردسال برخلاف بزرگسالان ناامید، حسی نوستالژیک نسبت به وطن افغانی خود دارد و برخلاف هموطنان خود که مدام از نداشته‌های افغانستان سخن می‌گویند در تلاش برای بازنمایی داشته‌های فرهنگی و تاریخی سرزمین خود است.

۳.۵ تصویر ایران

برای کسب درک جامع از تصویر افغانستان در ذهنیت بومان، می‌بایست این تصویر را با آنچه درباره ایران در کتاب آمده است، مقایسه کرد. ایران در کلام و اندیشه کودک مهاجر افغانی، خاک غربت (همان: ۷، ۸، ۱۰، ۴۷، ۴۹ و ۱۱۴)، پرتگاه مرگ و نیستی (همان: ۴)، محل اسارت (همان: ۱۱۵) و زندانی (همان: ۱۱۳) است که برخلاف افغانستان برخوردار از خورشید، سرد (همان: ۷) و تاریک (همان: ۵۳) است. «آواره بی‌خورشید» مشحون است از غیریت‌سازی‌هایی میان غربت ایران و وطن افغانی که براساس آن، اولی برّ و بیابانی فاقد باغ، ماهی، آب (همان: ۴۷) و آبادی (همان: ۴۹-۵۰) است که غریب‌آزاری مردمش (همان: ۴۹) طعم تلخ غربت را در کام مهاجران و از جمله بومان می‌ریزد (همان: ۵۰) و در مقابل آن، وطن افغانی، سرسبز، نورانی و آباد است که طعم شیرین آن را می‌توان از دست‌پخت ننه‌کلان که می‌تواند نمادی از مادر کهنسال وطن هم قلمداد شود، مشاهده کرد. تصویر ایران در ذهنیت کودکان بومان همراه است با آزار و خونخواری‌های همه‌کس و همه‌چیز از مردم گرفته تا پشه‌ها که به وقت ناتوانی شخصیت داستان، راه بازگشت به وطن را پیش روی او می‌گذارند به این امید که با ترک غربت و بازگشت به دامن مهربان سرزمین خود به آرامش و آسایش دست یابد. (همان: ۴۹ و ۵۴)

۴.۵ مواجهه ایرانی - افغانی

اکثریت ایرانیان حاضر در داستان «آواره بی‌خورشید» نسبت به بومان رفتاری خصمانه و از بالا به پایین دارند. آن‌ها از واژه «افغانی» به مثابه دشنام و نشانه فرودستی استفاده می‌کنند. (همان: ۷۵) با زخم زبان‌های‌شان بومان را می‌آزارند (همان: ۱۰۱) و درکی نادرست از شرایط طبیعی، فرهنگی و تاریخی افغانستان دارند و دلیل مهاجرت گسترده افغان‌ها به ایران را عدم دسترسی به امکانات اولیه زندگی می‌دانند:

افغانی چرا به این‌جا آمدید؟ افغانستان جنگ است.

افغانستان آب هم دارد؟ آب‌شان خیلی مزه‌دار است! توی آبش پُر از ماهی است.

نخیر، آب ندارد. اگر آب داشت، شما این‌جا نمی‌آمدید. اصلاً هیچ‌چیز ندارد. دارد. نان

ندارد. دارد. درخت ندارد. دارد. آب ندارد. دارد. کلاغ ندارد. دارد. خورشید هم ندارد...

(همان: ۴۰)

در روایت «آواره بی‌خورشید»، افغانی بودن در ایران جرم است (همان: ۱۰۳) و افغان‌ها فاقد هویت انسانی جداگانه و بی‌نصیب از اسامی خاص‌اند و همه را می‌توان به یکسان تحت عنوان کلی «افغانی» دسته‌بندی و نامگذاری کرد. (همان: ۱۳) می‌توان بدون ترس از محکمه و دادگاه آن‌ها را مورد ضرب و جرح قرار داد (همان: ۷۵) و با رفتاری تحقیرآمیز منکر میراث طبیعی، فکری و فرهنگی آن‌ها شد. (همان: ۱۴)

گرچه بسیاری از ایرانیانی که به بومان محبت می‌کنند و از او می‌خواهند که در ایران بماند اما محمدی در این جا هم این درخواست را نه ناشی از تفاوت دید ایرانیان می‌زبان که نشانه‌ای بر نیاز آن‌ها و قرارگیری‌شان در شرایط ناگوار و به مراتب پایین‌تری از مهاجران افغان تصویر می‌کند که آن‌ها را به اختیار کردن راهی کم‌هزینه‌تر یعنی استخدام کارگر افغانی واداشته است. (همان: ۶۱-۵۴، ۷۲-۶۳، ۷۹، ۱۰۳ و ۱۰۶)

۵.۵. مقابله افغانی - ایرانی

در روایت داستانی «آواره بی‌خورشید»، بومان در ابتدا تلاش می‌کند به کمک هموطنان خود در برابر خوارانگاری و فرودست‌پنداری همسالان ایرانی‌اش که درک نادرستی از وطن او - افغانستان - دارند، بایستد و چون از همدلی و همراهی افغان‌های بزرگسال ناامید از آینده وطن سرخورده می‌شود، تصمیم می‌گیرد برای مقابله با ایرانیان، خود به تنهایی به افغانستان بازگردد و با بازنمایی شکوه سرزمین خود به آن‌ها ثابت کنند که اشتباه می‌کرده‌اند:

«من اگر اینجا بمانم هیچ‌کس پیدا نمی‌شود که به این بچه‌های ایرانی بگوید که مامه‌خورشید ما خوش‌آب و رنگ‌تر از خورشید شما است.» (همان: ۶۹ و ۶۸، ۸۷، ۱۰۵ و ۱۱۰)

نیت و هدف بومان در این جا نه تنها معرفی دستاوردهای افغانستان که اثبات برتری تاریخی - فرهنگی و حتی طبیعی آن بر ایران است. اشاره بومان به اینکه خورشید مادر همان است که در افغانستان می‌تابد و آنچه در سرزمین‌های دیگر از جمله ایران در معرض دید است، دختران خورشید اصلی‌اند که خانه در افغانستان دارد و از شرق سربرمی‌دارد، نقد، رد و انکار روایت/کلیشه مرکزنگارانه تاریخی ایرانیان کنونی و برکشیدن دیدگاهی جدید و مسلط و همگانی در میان همه اقوام بعضاً معارض افغانستان است که براساس آن ایران حقیقی همان است که در شرق جغرافیایی فلات ایران - در مکان فعلی افغانستان - با آن روبرویم. همچنانکه تأکید نویسنده بر مجسمه‌های بودا به مثابه نشانه‌ای بر دیرینگی تمدنی افغانستان در کنار مشابهت و

همانندسازی ننه کلان - مادر بزرگ - و مامه خورشید، تأکید دوباره‌ای بر تاریخ و تمدن دیرینه افغانستان است.

تلاش بومان برای بازگرداندن شکوه از دست‌رفته به وطن که از دید هموطنان او نیز در ابتدا حرکتی مجنون‌وار و بی‌نتیجه قلمداد می‌گردد، در نهایت محمدرور نویسنده را که غمگین و افسرده در اردوگاه مهاجران غیر قانونی منتظر رد مرز است، بر سر شوق می‌آورد و وی را وامی‌دارد در حرکتی همسان و همانند با بومان نه تنها به رفتار سرباز ایرانی در افغانی‌نامیدنش اعتراض کند بلکه در حرکتی جدید و تهاجمی خود را برتر و بالاتر از سربازی بداند که به زعم او بی‌سواد است و در مرتبه‌ای فروتر جای دارد: «» در این جا شاهد برعکس شدن رابطه فرادستی ایرانیان و فرودستی افغان‌ها هستیم که تنها با بازگشت آن‌ها به خویشن خویش و خدمت به وطن میسر می‌شود. سروری‌ای که راه دستیابی به آن تنها از گذرگاه کسب دانش و ثبت روایت خود افغانی در برابر دیگری‌هایی دارد که کمر به انکار، طرد و رد هویت افغانی بسته‌اند.

۵.۶ مقایسه کلان‌روایت حاکم بر «آواره بی‌خورشید» با آثار داستان‌نویسان افغانی

الف) داستان «تویی که خانه‌ات اینجا نیست»

برای درک بهتر میزان اثربخشی کلان‌روایت و کلیشه حاکم بر رابطه ایرانی - افغانی که در داستان‌های معاصر فارسی و از جمله «آواره بی‌خورشید»، غلبه یافته است، در این جا محورهای داستان محمدآصفی محمدی را با دو داستان «تویی که سرزمین‌ات اینجا نیست» از محمدآصف سلطان‌زاده (سلطان‌زاده، ۱۳۸۷) و «نه مثل دایی یغما» نوشته زهرا نوری از داستان‌نویسان افغانی مقایسه می‌کنیم. (نوری، ۱۴۰۲)

آصف‌زاده در داستان نخست از مجموعه داستان‌های کوتاه کتاب «تویی که سرزمین‌ات اینجا نیست» - به نام «تویی که خانه‌ات اینجا نیست» به سراغ شخصیتی به نام سردار آقا رفته است که در کارگاه خیاطی یک کارفرمای ایرانی به صورت غیر قانونی مشغول به کار است. او که از ترس بازرسان وزارت کار، مدام مجبور به ترک شغل و پنهانکاری است با خرید یک شناسنامه ایرانی بر کابوس مهاجرت غیر قانونی غلبه می‌کند. داستان پایانی باز دارد و مخاطب نمی‌تواند درک کند که این شناسنامه جعلی چه سرنوشتی پیش روی سردار آقا می‌گذارد.

آصف‌زاده داستان خود را با صحنه‌هایی از میدان راه‌آهن تهران شروع می‌کند که به وضوح بر کلیشه فرادستی جامعه میزبان خط بطلان می‌کشد. میدانی که در آن ایرانیان دربند افیون‌اند و افغان‌ها مشغول به کار و سازندگی. (سلطان‌زاده، ۱۳۸۷: ۱۰-۷)

در این جا هم مثل داستان «آواره بی‌خورشید» ایران در نگاه افغان‌های مهاجر «غربت» (همان: ۱۱) «دیار دیگران» (همان: ۲۳) و جایی با مردمان بخیل و چشم‌تنگ است (همان: ۲۴) که نقد جوانی مهاجر افغان را گرفته او را بی‌سرنوشت گذاشته و به چشم سربار می‌نگرد. (همان: ۱۴) سرزمینی که کارگر افغانی را استثمار می‌کند و کارگر افغانی را وادار به کار در مشاغل سخت، زیان‌آور و سطح پایین می‌کند. (همان: ۱۱ و ۱۴) در داستان آصف‌زاده درست مانند «آواره بی‌خورشید» نویسنده با نامگذاری شخصیت فرودست‌نگاه‌داشته‌شده افغانی به «سردارآقا» و بی‌نام کردن کارفرمای ایرانی و تأکید بر تفاوت‌های زبانی افغان‌ها و ایرانی‌ها (همان: ۸) بر تمایز و تفاوت ایرانی - افغانی دست می‌گذارد و شخصیت اصلی قصه را دلچرکین از آنچه در ایران می‌گذرد، در آرزوی مداوم بازگشت به وطن نشان می‌دهد. (همان: ۱۵)

آنچه در این داستان از زبان کارفرمای ایرانی بی‌نام می‌شنویم، روایت‌هایی برآمده از درون جامعه مهاجر در پاسخ به هجمه‌های مخالفان حضور کارگران افغانی در ایران است که دولت ایران را در مقام استعمارگر بزرگ در مرتبه‌ای بالاتر از کارفرمای خصوصی قرار می‌دهد که با استثمار کارگر ارزان‌قیمت افغانی، چرخ‌های صنعت و اقتصاد ایران را به حرکت درمی‌آورد و همچنان خودخواهانه کارگر مهاجر را فاقد صدا و در محرومیت، گمنامی و فرودستی نگاه می‌دارد. (همان: ۱۲-۷)

داستان کوتاه «تویی که خانه‌ات اینجا نیست» با بی‌سرانجامی سردارآقا به پایان می‌رسد و خواننده در نمی‌یابد که سرنوشت او که با شناسنامه‌ای جعلی به دام پلیس افتاده است، چه می‌شود؛ کنایه‌ای بر اینکه برخلاف تصور اولیه افغان‌ها از یگانگی با ایرانیان که آن‌ها را ترغیب به مهاجرت به ایران می‌کرد، (همان: ۲۳) و علیرغم نظر شماری از ایرانیان از جمله کارفرمای بی‌نام داستان که افغان‌ها را خودی‌تر از ایرانیان می‌دانست، (همان: ۱۶) حتی یکی‌شدن با جامعه میزبان هم سرنوشت فرخنده‌ای برای مهاجران افغان به بار نمی‌آورد و آنچه مهم است و می‌تواند برای افغانی مهاجر مطلوب باشد، تأکید بر تفاوت‌های زبانی، تاریخی و فکری و تلاش برای بازگشت به کشور خود است.

ب) داستان «نه مثل دایی یغما»

داستان دوم - نه مثل دایی یغما- روایتگر زندگی نازی، زنی از هزاره‌های افغانستان و «مادری از انتهای مشرق‌زمین» است (نوری، ۱۴۰۲: ۱۹) که چهارده سال قبل (همان: ۹)، مثل مبارزی تنها در میدان جنگ (همان، ۶)، کتک‌خورده از همسر (همان: ۱۱۵) و گرفتار هوو (همان: ۱۱۷) با عذاب وجدان دائمی قتل همسر که مخالف رهسپاری او به ایران است (همان: ۶، ۹، ۴۵، ۸۰، ۱۰۳، ۱۲۲)، به صورت قاچاقی به ایران گریخته (همان: ۲۵) و پس از تجربه کار در کارگاه‌های کفاشی (همان: ۲۶-۲۵) و خیاطی (همان: ۲۹) به کارگاه قالیبافی راه یافته و در کنار زنان افغانی و ایرانی دیگر، روزگار می‌گذرانند.

در نگاه نازی قصه زهرا نوری هم مانند دو داستان پیش‌گفته، ایران به مثابه یک دیگری ناآشنا خودنمایی می‌کند که از آن با تعابیری چون «مملکت مردم» (همان: ۱۲)، «کشور غریب و ملک مردم» (همان: ۲۲، ۷۱-۷۲) یاد می‌شود که تفاوت‌های فرهنگی بسیار با جامعه افغانستان دارد و از این جهت بسیاری از افغانی‌ها بر این باورند که: «همی مردم ما ایران رفته، بی‌غیرت شدند.» (همان: ۱۴۱) میزبانانی که با افغانی‌نامیدن مهاجران و یکسان‌سازی و غیریت‌سازی از آن‌ها، از آن‌ها توده‌ای بی‌نام، حاشیه‌ای، فاقد صدا و حق ساخته (همان: ۷۴-۷۲ و ۱۰۲)، و از نیروی کار افغان‌های گریخته از وطن به نفع اقتصاد ملی خود سوء استفاده می‌کنند. (همان: ۱۰۲)

نوری بر تفاوت‌های زبانی ایرانی - افغانی تأکید و اصرار دارد از واژگان محلی افغانی بسیاری چون سرک، کالا، تیار، دشوار آوردن، شرم‌شدن، لب‌سیرین، موتر، سراچه، نواسه، چوکی و ... در زبان قهرمان اصلی داستان استفاده کند. (همان: ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۲۳، ۹۸، ۱۳۸، ۱۴۳، ۹۵) زبانی که به وضوح قهرمان را از دیگر زبان پیرامون به‌خصوص ایرانیان متمایز می‌کند. زنانی که با نگاهی تحقیرآمیز به وضعیت اقتصادی، سیاسی ویران افغانستان می‌نگرند و بابت اموری چون آمار بالای فرزندآوری در میان افغان‌ها (همان: ۱۶) و اختلاط نژادی آن‌ها با جامعه میزبان نگران‌اند (همان: ۹۹) و از همین‌راه مهاجران را می‌آزارند:

«وقتی در کوچه و خیابان راه می‌روم سعی می‌کنم شانه‌ام به شانه کسی نخورد تا نگاه‌شان مرا آزار ندهد یا به نام دیگر صدایم نزنند چون متفاوت بودن در این سرزمین گاهی دلشکستگی به بار می‌آورد.» (همان: ۱۰۰)

در این داستان هم به سان «آواره بی‌خورشید» افغان‌های مهاجر سعی در نگاهداشت آداب و سنن خود دارند (همان: ۸۴) و با حفظ نمادهایی چون پرچم افغانستان و آهنگ‌های محلی مانند لیلی لیلی جان، حس نوستالژیک خود نسبت به وطن را زنده نگاه می‌دارند. (همان: ۴۲ و ۷۶)

در این جا هم به سان دو داستان پیشین، نازی نیز علیرغم ترس از سرنوشت خود و بیم از مجازات اعدام بابت به‌قتل‌رساندن شوهرش چاره را در بازگشت به افغانستان می‌بیند. بازگشتی توأم با ترس که فرزند نوجوان مبتلا به اوتیسم او از آن ناراضی است اما تنها راه نجات نازی از کابوس‌های شبانه‌ای است که وی را می‌آزارد.

۶. نتیجه‌گیری

پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ که منجر به روی کارآمدن دولتی شیعی در خاورمیانه شد، مسأله امت اسلامی را جایگزین مفهوم ایران و منافع ملی آن کرد. تحولی که بیش از هرکسی در منطقه افغان‌های شیعه‌مذهب ترس‌خورده از کمونیست‌های حاکم بر این کشور را امیدوار کرد که می‌توانند به ایران مهاجرت کنند. مهاجرانی که تجربه‌ای متفاوت از نحوه تعامل با جامعه میزبان و دولت‌های حاکم را در نزدیک به نیم‌قرن حکمرانی جمهوری اسلامی بر ایران تجربه کرده‌اند که از پذیرش و استقبال تا طرد و دشمنی در نوسان بوده است. در این میانه، نسل جدید جامعه مهاجر که با دشواری‌های بسیار امکان سوادآموزی در ایران را یافتند، در مواجهه با جامعه میزبان به برساخت روایت خود از تاریخ، فرهنگ و خودِ افغانی مبادرت ورزیده‌اند. روایتی که در آن نسل جدید برخلاف پدران خود که اصرار بر همانندسازی خود با جامعه میزبان داشتند، بر تفاوت‌های فرهنگی به خصوص زبان متفاوت تأکید می‌کنند و علاوه بر غیریت‌سازی با جامعه ایرانی و تلاش برای ارائه تصویری مطلوب از جامعه افغانی، در حرکتی مؤثرتر، پراهمیت‌تر و چالش‌برانگیزتر به جدال با روایت ایرانی از تاریخ می‌پردازند و در عمل خود را میراث‌دار اصلی تمدنی می‌دانند و معرفی می‌کنند که نامش بر کشور کنونی ایران باقی مانده است. در این جا برخلاف نظر اسپيوک که معتقد بود فرودستان نمی‌توانند سخن بگویند، شاهد آنیم که افغانی فرودست‌انگاشته‌شده که چون توده‌ای بی‌نام، گمنام و فاقد تاریخ، فرهنگ و ادب قلمداد می‌شد، به سخن آمده و با روایت‌سازی نه‌تنها نسل جدید افغان‌های زاده‌شده در غربت را به بازگشت به وطن ترغیب می‌کند بلکه فراتر از آن روایت جدید خود را بر ذهن شماری از نویسندگان ایرانی نیز غالب کرده است. نویسندگانی چون محمدهادی محمدی که با الهام و درونی‌سازی این کلان‌روایت، بی‌آنکه به صورت مستقیم از آن نام ببرند، اصول کلی آن را در نقد مناسبات

افغانی - ایرانی به وام می‌گیرند و به نقد جامعه میزبان می‌پردازند و این بار از زبان خود ایرانی شماری از کلیشه‌های برساخته و تکرارشونده مهاجر افغانی از جمله بهره‌کشی از کارگر ارزان‌قیمت افغانی و گردش صنعت ایران بر دوش مهاجران را تکرار می‌کنند. در این جا با جریان جدیدی روبه‌رویم که در آن ایرانی میزبان در معرض نقد است، سکوت اختیار کرده و نمی‌تواند سخن بگوید و در مقابل افغانی مهاجر آزادانه از امیال، افکار و آرزوهای خود سخن می‌گوید. صدایی جدید و در حال غلبه از فروستان دیروز که در حال راهیابی به موقعیت فرادست و خلق روایت جدید خود اند و بر زبان، نژاد و هویت متفاوت خود با ایران تأکید می‌کنند. نکته چالش‌برانگیز اما این است که در مناسبات ایرانی-افغانی برخلاف دوگانه شرق و غرب، با تفاوت دین، زبان، تاریخ و نژاد روبه‌رو نیستیم و بازتعریف رابطه ایرانی-افغانی در دوره دویست‌ساله اخیر با تکیه بر چنین دیدگاهی خطایی فاحش خواهد بود. در نتیجه به نظر می‌رسد ناگزیریم برای جلوگیری از قلب ماهیت تاریخ، ضمن توجه به روایت‌های برساخته‌شده توسط ایرانیان و افغانی‌های معاصر به بازاندیشی در هر دو دسته روایت‌ها و بازتعریف نسبت ایرانی و افغانی بپردازیم. امری که سستی در آن پیامدهای گسترده سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در پی خواهد داشت.

کتاب‌نامه

- خیالی خطیبی، احمد و رقیه شبانلویی (۱۳۹۴)، «بازتاب وضعیت موقتی مهاجرت در زمان - مکان روایی رمان‌های مهاجران افغان»، نشریه مطالعات نقد ادبی، ش ۴۰، صص ۷۳-۱۰۳.
- زارع‌کهن، معصومه «تبیین جریان ادبیات مهاجرت در رمان روایت‌محور کورسرخ‌ی اثر عالی‌ه عطایی»، فصلنامه هنر و ادبیات تطبیقی، ش ۱، صص ۱۳۳-۱۱۳.
- زواری، محمدامین (۱۳۹۱)، نقد اجتماعی رمان فارسی افغانستان با تأکید بر چهار رمان تصویر عبرت، حق خدا حق همسایه، شوکران در ساتگین سرخ و هزار خانه خواب و اختناق، تهران: گروه ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس.
- سرسنگی، مجید و امین نجفی (۱۳۹۹)، «بازنمایی مهاجران افغانستانی در نمایشنامه‌های معاصر ایرانی با رویکرد پسااستعماری (موردپژوهی: گزیده‌ای از آثار محمد رحمانیان، حمید امجد و نغمه ثمنی)، مجله جامعه‌شناسی هنر و ادبیات، دوره ۱۲، ش ۲، صص ۴۳-۹.
- سعید، ادوارد (۱۳۸۶)، شرق‌شناسی، ترجمه لطفعلی خنجی، تهران: امیرکبیر.
- سلطان‌زاده، محمدآصف (۱۳۸۷)، تویی که سرزمین‌ات اینجا نیست، تهران: آگه.

دوگانه ایران و افغانستان در داستان آواره بی‌خورشید (زهره حاتمی) ۳۳

شب‌انلویی، رقیه (۱۳۹۲)، بررسی مفهوم مهاجرت در رمان‌های مشهور افغانی از سال ۱۳۵۷ تا امروز با تکیه بر پنج رمان، تهران: گروه ادبیات دانشگاه آزاد واحد تهران مرکزی.

فاتحی، سیدحسن، فرامرز میرزایی و بی‌بی‌راحیل سن‌سبلی (۱۳۹۵)، «خوانش پسااستعماری تجربه مهاجرت در رمان انگلستان لولیتا اثر واسینی‌الاعرج از دیدگاه هومی‌بابا»، پژوهشنامه نقد ادب عربی، ش ۱۳، ص ۱۷۶.

فلاح، غلامعلی و فرزانه سجودی و سارا برمکی (۱۳۹۵)، «چالش عناصر هویت‌ساز سرزمین مادری و میزبان در فضاهای بیناگفتنی مهاجرت در رمان‌های ادبیات مهاجرت فارسی»، جستارهای زبانی، ش ۳۳، عضدانلو، حمید (۱۳۷۲)، «شرق‌شناسی ادوارد سعید و اساس گفتنی آن»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۷۷-۷۸.

گاندی، لیلا (۱۳۸۸)، پسااستعمارگرایی، ترجمه مریم عالم‌زاده و همایون کاکاسلطانی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

گرین، کیث و ژیل لیبیان (۱۳۷۹)، «نظریه ادبی پسااستعماری»، ترجمه ابوالفضل حرّی، نشریه زیباشناخت، ش ۲-۳.

موسوی، ام‌فروغ و مریم حسینی (۱۳۹۹)، «فضای پسااستعماری در ادبیات مهاجرت افغانستان؛ نمونه موردی: رمان سبز، سرخ، آبی از عارف فرمان»، دو فصلنامه ادبیات پارسی معاصر، س ۱، ش ۲، صص ۴۰۱-۴۲۲.

موسوی‌نیا، سیدرحیم (۱۳۹۰)، «ادوارد سعید و روایت استعمار»، فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات، س ۷، ش ۲۳.

محمّدی، محمدهادی (۱۳۹۹)، آواره بی‌خورشید، تهران: مؤسسه پژوهشی تاریخ ادبیات ایران. مشیرزاده، حمیرا (۱۴۰۳)، «رویکرد پسااستعماری و مطالعات بین‌الملل در ایران»، فصلنامه پژوهشنامه روابط جهانی، دوره ۱، ش ۱، ص ۶.

میلنه، ایرامارک (۱۳۹۵)، «مکتب پسااستعماری»، ترجمه نفیسه مرادی، فصلنامه نقد کتاب ادبیات، ش ۸، ص ۲۳۴.

نوری، زهرا (۱۴۰۲)، نه مثل دایی یغما، تهران: نی.

یزدانی، کیقباد (۱۳۸۷)، درآمدی بر ادبیات مهاجرت و تبعید، تهران: چشمه.

Azedanlu, Hamid (1993), Orientalism by Edward Said and Its Discursive Foundation, Political and Economic Ettelaat, No.78-77.

Fatehi, Sayed Hasan and Faramarz Mirzaee and Bibi Rahil San Sabli (2016), Postcolonial Reading of the Migration Experience in the Novel "The Fingers of Lolita" by Waciny Laredj from the Perspective of Homi Bhabha, Arabic Literature Criticism, No. 13, p: 176.

- Fallah G A, sojoodi F, baramaki S. The Challenge of Identity-Makers Elements of Motherland and Host Land in Migration Inter- Discourse Spaces in Migration Persian literature Novels, 2016; 7 (5) :19-42
- Gandhi, Leela (2009), Post colonialism, Translated by Maryam Alemzadeh and Homayoun Kakasoltani, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies.
- Khalil khatibi, Ahmad and Roghaye Shabanluee (2015), "The Reflection of the Temporary Status of Migration in the Narrative Time and Space of Afghan Immigrant Novels", Literary Critic Studies, No. 40, pp: 103-73.
- Keith Green and Jill Lebian, "Postcolonial Literary Theory", Zibashenakht, No. 3-2.
- Milne, Ira Mark (2016), Postcolonial School, Translated by Nafiseh Moradi, Literature Book Review, No. 8, p: 234.
- Mohammadi, Mohammad Hadi, (2020), Sunless Refugee, Tehran: Research Institute for the History of Children's Literature.
- Moshirzadeh, Homeira (2024), "Postcolonial Approach and International Studies in Iran", Research on Global Relations, No.1, p: 6.
- Musavi, Ome Farve and Maryam Hosseini (2020), "The Postcolonial Space in Afghan Migration Literature", Contemporary Literature, No. 2, pp: 422-401.
- Musavinia, Sayed Rahim (2011), Edward Said and Narrative of Colonialism, Iranian Association for Cultural Studies and Communication, No. 23.
- Nuri, Zahra (2023), Not Like Uncle Yaghma, Tehran: Nei.
- Said, Edward (2007), Orientalism, Translated by Lotfali Khonji, Tehran: Amirkabir
- Sarsangi, Majid and Amin Najafi (2020), We and Afghans! Representation of Afghan Immigrants in Contemporary Iranian Plays with a Postcolonial Approach, Sociology of Art and Literature, No 2, pp: 43-9.
- Shabanluee, Roghayeh (2013), Examining the Concept of Migration in Prominent Afghan Novels from 1979 to Present with a Focus on Five Novels, Azad University.
- Soltanzadeh, Mohammad Asif (2008), You, Whose Land is not here, Tehran: Aghah.
- Yazdani, Keighobad (2008), An Introduction to Migration and Exile Literature, Tehran: Cheshmeh.
- Zarekohan, Masoumeh (2024), "The Study of the Flow of Migrant Literature in the Narrative-Driven Novel of Koor Sorkhi by Alieh Ataei", Art and Literature Comparative Studies Association of Iran, No.5, pp: 133-113.
- Zavari, Mohammad Amin (2012), Social Critique of Persian Novels in Afghanistan, Tehran, Tarbiat Modaress University,